

## آذرنگ و من

آشنایی جدی من با آذرنگ زمانی بود که همینجور اتفاقی و تازه به جرگه ناشران پیوستم و هنوز کتابی منتشر نکرده بودم. علی اصغر شیری در جریان این اتفاق بود و با من و آذرنگ نیز دوست و همکار بود. دوست داشتم به بهانه‌ای با آقای آذرنگ ارتباط برقرار کنم و نظرش را درباره کار نشر جويا شوم. پیام وی روشن و آشکار بود: "اگر کمتر از ۲۰ میلیون دارد کار دشواری است." آن موقع من ماهی حدود ۳۰ هزار تومان حقوق می‌گرفتم و حضور من در عرصه نشر نیز بدون هرگونه ذخیره مالی بود. اما می‌خواستم که این راه را ادامه دهم (اگر چه با انتشار حدود ۲۰۰ عنوان کتاب هنوز بی‌پولم و شاید بی‌پول‌تر از آن موقع و افراد زیادی در کنار من پولدار شدند؟!)) چند روز بعد آقای آذرنگ را در راهروی مرکز اطلاع‌رسانی وزارت جهاد سازندگی دیدم که ظاهراً در یک جلسه شورای علمی دعوت شده بود. خودم را معرفی کردم و به دلیل همان زمینه قبلی که آقای شیری واسطه آن شده بود سر صحبت را با وی باز کردم. ظاهراً عجله داشت و زیاد وقت نداشت. من هم بدون هماهنگی قبلی جلوش سبز شده بودم. اما نتیجه همین چند ثانیه گفتگو در راهروی باریک آن مرکز چنان تأثیر عمیقی بر زندگی و کار من گذاشت که هنوز ادامه دارد: "با وجود همه این دشواری‌های احتمالی اگر قصد ادامه کار را داری، کتابی از من را می‌توانی منتشر کنی." این شد که اولین کتاب نشر کتابدار جوانه زد؛ آن هم چه کتابی و از چه کسی: شمه‌ای از کتاب و کتابخانه از عبدالحسین آذرنگ. هم درباره کتاب و هم کتابخانه که هر دو هنوز از زمینه‌های اصلی کار نشر کتابدار است. سر از پا نمی‌شناختم. تازه قرار شد حق تألیف آن را فصلی و به همان مقداری که فروش کرد، پرداخت کنم؟! اول کار بود و من از صفحه‌آرایی و سایر مسائل نشر چیز زیادی نمی‌دانستم. پولی هم نداشتم تا خرج کارهای طراحی و صفحه‌آرایی کنم. آن روزها نمی‌دانستم که آذرنگ اطلاعات و تجربه زیادی در زمینه مسائل مختلف چاپ و نشر دارد. البته نادانی من در زمینه جنبه‌های مختلف دانش و تجربه و شخصیت آذرنگ هنوز ادامه دارد و هر چند مدت بخش‌هایی از شخصیت علمی و فرهنگی وی بر من آشکار می‌شود و گاه آن را کشف می‌کنم. چرا که نه من آدم فضول یا کنجکاو بودم و نه آذرنگ اهل فخر و دانش فروشی. هر هفته یا دو هفته یک بار بخشی از کار را انجام می‌دادم و به آذرنگ گزارش می‌دادم و آن را برای جلسات بعد اصلاح می‌کردم. خلاصه، فرایند آماده‌سازی این کتاب شده بود یک کارگاه آموزشی. از تایپ و انتخاب فونت و فاصله سطرها و سرصفحه گرفته تا نمونه‌خوانی و ویرایش و خلاصه هر چیزی که به کتاب مربوط می‌شد. مهم‌تر از آن رفتارهای کاری و حرفه‌ای زیادی را از وی آموختم که الان برای من شده یک عادت. البته عادت‌هایی که به دشواری در من شکل گرفت. چرا که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آذرنگ، نظم و دقت تا حد وسواسی بود که لازمه بی‌چون و چرای یک کار انتشاراتی است. این کارگاه‌های آموزشی از مقدماتی تا پیشرفته بود و هنوز مستقیم و غیرمستقیم ادامه دارد. در فاصله کمتر از دو سال ۴ عنوان کتاب از آذرنگ چاپ کردم، و شاهد و واسطه ویراستاری یک واژه‌نامه و فرهنگ توصیفی بودم که از جهتی دیگر برای من کلاس آموزشی پر و پیمان بود. بدون اغراق همه اینها را در یک دوره آموزشی کامل لیسانس و فوق لیسانس و حتی دکتری در یک دانشگاه تخصصی مرتبط با نشر در یک کشور پیشرفته در زمینه صنعت نشر هم نمی‌توانستم یاد بگیرم. معلمان زیادی داشتم که به همه آنها مدیونم اما اینها آموزشهایی نبود که هر کسی در چنته داشته باشد و این‌گونه آن را به فردی بی‌نام و نشان بذل و بخشش کند.

آذرنگ نه تنها بی‌تجربگی ام را تحمل کرد و در همه زمینه‌های فنی و محتوایی و ادبی و علمی معلم من شد و کارم را ارتقا داد بلکه ناگزیری در انتشار برخی از کتابها با جلدی سیاه و سفید (تک رنگ) را هم پذیرا شد و هیچ وقت آن را به رخم نکشید و هیچ

اعتراضی از وی نشنیدم بلکه افراد و نویسندگان معتبر دیگری را به من معرفی کرد که هر کدام شبکه ای از ارتباطات علمی را به روی من گشودند و سبب اعتبار بیشتر موسسه کتابدار شدند (در حالی که بیشتر ناشران معتبر و بزرگ کشور با جان و دل همه کتاب‌های آذرنگ را منتشر می‌کردند). راستش گاهی این دلهره را داشتم که برخی از ضعفهای رفتاری و کاری ام سبب شود تا دیگر نتوانم با آذرنگ ارتباط کاری و علمی داشته باشم. اما هیچ وقت این جوری نشد و در حوزه های دیگری به من اعتماد کرد که کمتر کسی این کار را می‌کند. یکی از آنها قبول تدوین کتاب "تاریخ تمدن" است. نمی‌دانم چند نسخه از این کتاب را بتوانم تولید و به بازار عرضه کنم. اما مطمئنم که اگر همین اثر را به ناشری دیگر می‌سپرد که در این حوزه ها تخصص و مهارت دارند، تعداد بازچاپ آن به مراتب بیشتر از انگلستان دو دست و پا می‌شد. البته امیدوارم که در این زمینه هم تا حد ممکن اعتماد این عزیز را به دست آورم و تجربه جدیدی را به تجربه‌هایم اضافه کنم. آذرنگ در توصیف دشواری‌های علمی میرزایی در انتشار نگاه نو و سایر فعالیت‌های علمی و انتشاراتی‌اش از دشواری‌هایی سخن گفت که با وجود همه مهارت‌های میرزایی در مدیریت روزها و کارهای سخت "تنها نیروی امید" می‌توانست وی را سرپا نگهدارد و به تلاش بیشتر دلگرم کند. اما بالاتر از امید چیزی است که آدم به امید آن تلاش می‌کند و امید انسان را زنده نگه می‌دارد و آن حضور آدم‌هایی است که آفرینشگر امیداند حتی بی آنکه خود بخواهند یا اینجوری وانمود کنند. رفتارشان، کارشان، فکرشان، حتی فقط بودنشان، امید است و انرژی. آذرنگ از همین معدود انسانهاست.